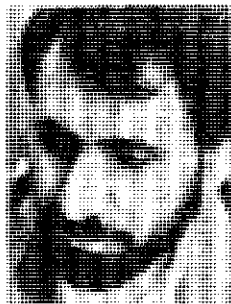


# ● سینهای جنک

## پس از جنک

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع گفتگو با مهدی ارگانی



پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی ایران، در بین فیلمسازان و بعضی دست اندرکاران سینما مطرح شد که آیا بعد از جنگ، ساخت فیلمهای جنگی می بایست ادامه یابد یا خیر؟ و اصولاً اگر جنگ به پایان قطعی خود رسید و صلح پایداری برقرار شد آیا سینمای جنگ دیگر محلی از اعراب دارد؟ و . . . . از این گونه سؤاها که باعث ایجاد تردید در دل بعضی از سازندگان و دست اندرکاران فیلمهای جنگی می شد.

به منظور روشن شدن این مسائل - چندی پس از اعلام پذیرش قطعنامه - سلسله گفتگوهای با مسئولین و دست اندرکاران سینمایی انجام گرفت که در آن سعی در روشن کردن مسئله و ابهام زدایی داشتیم. از میان این گفتگوها که به طور محدودی - در میان دست اندرکاران سینمای جنگی و بعضی مسئولین -

انتشار یافت متن گفتگو با آقای مهدی ارگانی را که در تاریخ ۱۰/۶/۶۷ انجام گرفته بود برای این شماره فصلنامه سینمایی فارابی انتخاب کردیم که ملاحظه می فرماید.

آقای «مهدی ارگانی» که لیسانس جامعه‌شناسی از دانشگاه تهران است، قبل از انقلاب به نقد و بررسی ادبیات کودکان و نوجوانان پرداخته و از همان اوان پیروزی انقلاب در «واحد طرح و برنامه صدا و سیما» اشتغال داشته است. به موازات کار در واحد طرح و برنامه صدا و سیما به خدمت در «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» نیز پرداخته، ابتدا مسئولیت بخش آثار کودکان و نوجوانان کانون و سپس مدیریت آن را به عهده داشته است. پس از آن حدود ۲ سال مدیریت «صدای جمهوری اسلامی» و از سال ۶۲ به طور هم زمان با تاسیس «بنیاد فارابی» در

«شورای فرهنگی بنیاد فارابی»، «شورای تصویب سناریوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» و «شبکه دوم سیمای جمهوری اسلامی» مشغول بوده است و هم اکنون نیز «مدیریت شبکه دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران» را به عهده دارد.



س: به نظر شما جایگاه هنر در ماندگاری و اشاعه ارزشهای جنگ چیست؟

ج: جواب دادن به این گونه سئوالات بسیار مشکل است، زیرا جوابی را که اکنون بخواهم بدهم از آن دسته جوابهایی است که بلافاصله پس از طرح سؤال به ذهن خطور می کنند و هیچ معلوم نیست فردا هم به آن اعتقاد داشته باشم و نظرم عوض نشده باشد. با این مقدمه مختصر می پردازم به پاسخ سؤال شما:

چندی پیش مصاحبه ای با نشریه کیهان هوایی داشتم تحت عنوان «جایگاه جنگ در هنر». آنجا مقدمه کوتاهی عرض کردم که برای شما هم تکرار می کنم، و آن اینکه اولاً به نظر من جنگ ما استثنائی ترین جنگ دنیاست و نظیر این جنگ را فقط در تاریخ اسلام می توان سراغ کرد و اگر بخواهم به طور مشخص مثالی بزنم خواهم گفت که این نزدیکی و تشابه را می توان بین این جنگ و حادثه کربلا مشاهده نمود.

جنگ ما تقریباً جنگ بی سابقه ای است و جنگی نیست که یک روشنفکر بتواند بر اساس مشاهدات و مطالعات خود موفق به شناخت و کشف آن و الگوهایش بشود. برای شناختن

جنگ کنونی باید نظر به خود جنگ کرد. چون شما هیچ کتابخانه ای نخواهید یافت که مطالبش بتواند کسی را در شناخت این جنگ یاری کند.

مسئله بعدی که در آن مصاحبه عنوان کردم این بود که همه شاخه های مختلف هنر در ایران با جنگ نزدیکی و نسبت مساوی ندارند. من باب مثال، این جنگ به طور کلی هنوز نتوانسته با «موسیقی» نسبت چندانی برقرار کند. اگر چه نوحه و مراسم عزاداری سیدالشهداء ارتباط درونی عمیقی با جنگ پیدا کرده است.

به نظر من بیشترین ارتباط جنگ به دو شاخه هنری یعنی «شعر» و «سینما» اختصاص دارد. و علت عدم نزدیکی و ایجاد ارتباط در شقوق دیگر هنر این است که یا سایر هنرها در رسیدن به آن بلندآوازی که جنگ بدان رسیده است کوتاهی کرده اند و یا اصولاً فی ذاته توانایی رسیدن به آن اوج را نداشته، از چنین طی طریق قاصر بوده اند.

ضمناً درباره دو هنر «شعر» و «سینما» باید گفت که «سینما» هم تا اندازه ای - آن هم به لحاظ کمی - توانست به این بلندآوازی شود (باید توضیح دهم که این گفته من مربوط به وضعیت موجود سینما در کشور نمی شود بلکه به لحاظ اطلاع شغلی که در اختیار دارم دورنمای سینمای جنگ را این چنین می بینم). و «شعر» هم به این علت که قویترین و اصیلترین نوع هنر در مملکت ماست توانست به جنگ نزدیک شود.

من قاطعانه عرض می کنم که ما «قصه» و «مجسمه سازی» و «نقاشی» - آنطور که باید - نداریم، ما هیچ یک از سایر شقوق هنر را نداریم؛ بجز شعر که به صورتی بسیار درخشان

و در علو درجه کیفی اش در فرهنگ ایران و در فرهنگ اسلامی ایران اصالت یافته و درونی شده است. البته «موسیقی» هم در دیار ما اصالت دارد ولی به دلیل نگرش توأم با احتیاط و ابهام شارع مقدس به آن؛ مردم ایران که گوش به دهان مراجع دارند، ارتباط صمیمانه و آشکاری با این شق هنر برقرار نکرده اند.

اما «شعر» که هم اصیل است و هم مورد تأیید همه، توانسته است به ماهیت جنگ نزدیک شود. ولی «سینما» به خاطر انتظاری که از آن می رفت، مجبور شد قسمت اعظم توجه خود را به جنگ معطوف کند (و اینکه در این زمینه موفق بوده یا خیر، مسئله دیگری است) البته دلایل دیگری هم برای پرداختن «سینما» به جنگ وجود دارد که اینجا مجال ذکر آنها نیست.

س: از اینجا به بعد سؤالاتی که مطرح می شود با فرض «خاتمه کامل جنگ» می باشد. یعنی زمانی که ما در صلح کامل بسر می بریم. خوب با این فرض بفرمایید که ادامه حیات «سینمای جنگ» چه ضرورتی دارد؟

ج: سؤال اول شما در مورد چگونگی ارتباط بین هنر و جنگ بود که مربوط به واقعیتی موجود و آشکار می شد، حال اگر بخواهیم در مورد ایده آلهما صحبت کنیم به طور کلی می توانیم درباره «هنر جنگ» و اینکه وضعیت و ضرورت هنر جنگ در ارتباط با جنگ چیست صحبت کنیم.

می توان سؤال شما را به این شکل هم پرسید که: «چه ضرورتی بر ادامه حیات هنر جنگ وجود دارد؟» سؤال بسیار جالبی است؛ قبل از آن بد نیست اشاره کنم به نکته ای که در

پاسخ به پرسش اول شما ناگفته باقی گذاشتم که در ضمن کمک به پاسخ سؤال دوم هم هست. من معتقد هستم در مملکت شیعی ایران جنگ به هنر نیازمند نیست بلکه این هنر است که به جنگ احتیاج دارد.

تعاریف بسیاری در مورد هنر وجود دارد که هر کدام بخشی از حقیقت هنر را در خود دارند و شاید این طبیعی باشد که برای هنر تعاریف زیادی بشود زیرا هر کس که می خواهد تعریفی از هنر بدهد در حقیقت باید موقعیت و وضعیت خودش را در مقابل ایده آلی که از هنر تصور می کند مشخص کند. و به همین علت است که تعریف هنر مانند تعریف ریاضی نیست، چون هنر در ذهن و روح افراد متعدد تأثیرات متفاوت و خاص دارد. لذا هر فرد تعریفی خاص از هنر می دهد، تعریفی خاص خود و وضعیت و احوال درونی اش.

شاید یکی از توصیفات - و نه تعریفهای - هنر این باشد که هنر فرآیندی است (پدید آمده) از روح بشر که آمیزه ای از «غم» و «راز» می باشد. هنر پدیده ای است که وقتی به آن بنگریم در خواهیم یافت که در آن جز «غم» و «راز» چیز دیگری وجود ندارد.

من فکر می کنم که پایان جنگ ما - البته آن پایانی که فعلاً متصور است و شاید در آیه این نحوه پایان تغییر بیابد - به پایان کربلا نزدیک تر و شبیه تر است تا پیروزی انقلاب به پایان کار کربلا. مادر مورد امام حسین (ع) می گوئیم یا لَيْتَنِي كُنَّا مَعَكُمْ یعنی «ای کاش ما با شما شهدا بودیم»، در حالیکه در پیروزی انقلاب می گفتیم «در بهار آزادی جای شهدا خالی» (یعنی کاش شهدا با ما بودند) می بینید این دو

چقدر با هم متفاوت هستند؟ علت این تفاوت چیست؟

نیچه می گوید: «الفاظی که عیادت کننده از بیمار در همدردی او بیان می کند در حقیقت همدردی با بیمار نیست بلکه عیادت کننده به این وسیله دارد سلامتی خودش را جشن می گیرد!»

ما وقتی به عیادت يك بیمار می رویم آنقدر او را دلداری می دهیم که گاه باعث رنجش او می شویم وقتی هم از او خداحافظی کرده آن محل را ترك می کنیم خوشحال هستیم که خودمان بیمار نیستیم!

در ایام پیروزی انقلاب هم ما چنین وضعی در مورد شهدا داشتیم چنان که با شادی می گفتیم «در بهار آزادی جای شهدا خالی». و این مطلب به طور ضمنی مؤید این است که جای ما بهتر از جای شهداست.

ولی در مورد شهدای کربلا می گوئیم جای آنها بهتر از جای ماست زیرا همواره آرزو می کنیم کاش با آنها بودیم. چرا؟ چون وقتی دنیا آنقدر پست شده است که دست به خون پاکان می آلیسد و امام حسین(ع) را شهید می کند ای کاش ما در این دنیای لئیم نباشیم و ای کاش با آن شهدا باشیم. این است که من فکر می کنم پایان جنگ ما يك صورت کربلایی دارد به طوری که امام از خاتمه اینگونه جنگ به تلخی یاد نمودند و آرزوی شهادت کردند.

وقتی امام قبول قطعنامه را نوشیدن جام زهر می دانند و آرزوی شهادت می کنند حال صحیح يك شیعه در این شرایط آن است که از جان و دل به شهدای جنگ بگوید ای کاش ما با شما بودیم و پایان اینگونه جنگ را نمی دیدیم.

چرا ما باید به شهدا بگوئیم ای کاش ما با شما بودیم؟ يك علت آن این است که دنیا دیگر برای ما ارزش ندارد.

بنابر این می بینیم که در این شرایط و با پایان حزن انگیز جنگ آن «غم» به عنوان یکی از اجزای آمیزه هنر بوجود آمده است. ما غمگین هستیم، چسرا که جنگ آن طور که ما می خواستیم تمام نشد. تا قبل از خاتمه جنگ این «غم» وجود نداشت و هر چه بود حماسه بود و يك هنرمند می توانست با ترسیم حماسی کاراکتریک بسیجی اثری موفق بوجود بیاورد. آن موقع ما اصلاً غمگین نبودیم و به نظر من يك ارزش مهم در کارهایمان کم داشتیم و آن هم «غم» بود، غمی که باید در دل هر هنرمند باشد تا آتشی روشن کند که همان اثر هنری است.

اگر چه ما در آثار هنری دوره جنگ «غم» را کم داشتیم اما از «راز» به عنوان يك عنصر بسیار مهم در آفرینش هنری برخوردار بودیم و «راز» در آثار هنری زمان جنگ وجود دارد. در آن دوره فیلمهای زیادی ساخته شد مثلاً «کانی مانگا» یا «بلمی بسوی ساحل» و... اما ما هرگز نگفتیم که اینها فیلمهای خوبی هستند و یا اینکه تأثیر گذارند. نگفتیم، چون واقعاً این چنین نبودند.

اما «ملاقلی پور» که آدم ناشناسی بود و هیچ يك از ما او را نمی شناختیم فیلم «پرواز در شب» را ساخت. ما احساس کردیم این فیلم قدرت تأثیرگذاری زیادی دارد و به ایده آل ما نزدیکتر است. زیرا این فیلم چیزی داشت که در بیننده تأثیری مطلوب می گذاشت و این حس را بر می انگیخت که به حقیقتی که به شکلی مبهم و رازناک در مورد جنگ سراغ داریم نزدیک شده



پرواز در شب

است.

در هر فیلم جنگی اگر چهار نفر از طرف دوست کشته می شوند صد نفر از طرف مقابل می میرند اما در فیلم «پرواز در شب» این طور نبود و شکست و تنهایی و غمی که در این فیلم بود همان رازی است که در تعریف هنر به آن اشاره کردم و این فیلم از آن «راز» برخوردار بود و به غم نیز آمیخته بود و با اینکه در موقع ساخت فیلم ما به چنین پایانی برای جنگ نرسیده بودیم می بینیم که در این فیلم «غم» که نسوعی غم کربلایی است وجود دارد. نمی دانم شاید آقای ملاقلی پور تعمداً نداشته باشد اما همان تشنگی که بر رزمندگان عارض شده است و در سرتاسر فیلم وجود دارد تشنگی کربلارا در یاد ما زنده می کند، بنابراین می بینیم که

ملاقلی پور، «غم» را هم از کربلا وام گرفته است.

جنگ برای ما وسیله ای برای گرفتن خون بهای امام حسین (ع) بود و به همین علت است که وقتی می اندیشیم که انتقام سیدالشهدا (ع) هنوز گرفته نشده است، این حسی که از پایان غیر دلخواهانه جنگ به ما دست داده است، تقویت می شود.

ما می دانیم که خون بهای امام حسین (ع) تمام ظلمه هستند نه یزید. صرف نظر از جنبه شرعی مسئله می توان این طور گفت که اگر یزید کشته می شد شاید دل برخی شیعیان ساده دل خنک می شد زیرا می پنداشتند یزید که امام حسین (ع) را کشت، خودش هم کشته شد، و این تفکر غلط است. زیرا یزید هم شأن و

مرتبه امام حسین(ع) نبود تا خودش به عنوان خونبهای سیدالشهدا(ع) پذیرفته شود. و این است که ما همیشه به عنوان طلب کار از دنیایی که امام حسین(ع) را کشت و به عنوان خون خواه امامان دعا می کنیم جزو کسانی باشیم که خونبهای امام حسین(ع) را می گیرند. پس هنوز انتقام او گرفته نشده است. و در مورد جنگ خود ما هم همین مسئله مصداق دارد. این همه ظلمی که به ایران رفت، این همه عزیزانی که شهید شدند، ما را وامیدارند تا در گرفتن انتقام این همه بیداد از بیدادگران بکوشیم و خداوند هم از هر طریق که بخواهد و اراده کند ما را در این راه یاری خواهد نمود.

شما ببینید، يك فرد عامی که ۴۰ سال در فرهنگ پهلوی زندگی کرده است الآن پدر چهار شهید است و خم به ابرو نمی آورد و دائماً برای پیروزی اسلام دعا می کند. اما خداوند بر اساس تصورات این آدم اسلام را پیروز نمی کند، بلکه از بهترین طریق و متناسب ترین راه، دعای او را مستجاب می کند. مثلاً کسی دعا می کند و می گوید «خدایا اسلام را پیروز کن و صدام را بکش» خداوند هم می گوید، توازن پیروزی اسلام را می خواهی و من با کشتن صدام اسلام را پیروز نمی کنم بلکه برای اینکار زمین و آسمان را به هم می دوزم.

یادم می آید شب روز قدس دعا می کردیم که «خدایا این صدام که در شب قدر هم مردم را می کشتد، او را بکش». اما خدا او را نکشت و ما دیدیم که چطور به گونه ای معجزه آسا مردم در راهیمایی روز قدس شرکت کردند.

مولوی در مثنوی شعری دارد که بسیار معروف

است. می گوید:

آن یکی الله می گفتی شبی

تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

گفت شیطان آخرای بسیار گو

این همه الله را لبیک کو؟

می نیاید يك جواب از پیش تخت

چند الله می زنی باروی سخت

او شکسته دل شد و بنهاد سر

دید در خواب او خضر را در خضر

گفت هین از ذکر چون وامانده ای

چون پشیمانی از آنکش خوانده ای

گفت لبیکم نمی آید جواب

زان همی ترسم که باشم ردباب

گفت آن الله تولیک ماست

و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

ترس و عشق تو کمند لطف ماست

زیر هر یارب تولیک هاست

یعنی همین که دل ما سوخته است و خداوند

ما را در رفاه و بی خبری رها نکرده است ثمره

همان دعاهاست.

ما اگر در این شرایط به پیروزی ظاهری

می رسیدیم، یعنی درست زمانی که در اوج

ارتباط با خداوند بودیم، خداوند با این پیروزی

ارتباط فی مابین را قطع کرده بود و ما متوجه

نمی شدیم.

اما حالا جنگ در شرایطی پایان می پذیرد

که ما، هم دنیا را برای زندگی کردن بی ارزش

می دانیم و هم اینکه از دنیا طلب داریم، ما

اکنون خون بها از دنیا طلبکاریم و این دو عامل

باعث می شود که اولاً دل بسته به دنیا نشویم و

ریشه هایمان را در آن محکم نکنیم، و ثانیاً

متوجه خداوند باشیم زیرا اکنون ملت ما از همه

قطع امید کرده و تمام امیدش متوجه به خداست، و در ضمن از دنیا هم طلبی دارد. من فکر می‌کنم همین طلب از دنیا به عنوان ضرورتی ما را و می‌دارد که سینمای جنگی را حتی پس از پایان جنگ هم ادامه بدهیم. زیرا ما دچار مظلومیتی هستیم که تازه شروع شده است و همین «غم» که ما به پیروزی دلخواه نهایی نرسیدیم باعث ارزشمند شدن آثار هنری ما خواهد شد. در حالیکه اگر مسرور باشیم نخواهیم توانست آثاری ارزشمند خلق کنیم.

شما ببینید؛ فیلمهایی که تاکنون در مورد انقلاب ساخته شده‌اند هیچ کدام دلنشین نیستند و سوزها عمده‌تأ سطحی می‌باشند. دل آدمی را آتش نمی‌زنند و اثر عمیق ندارند. نوعاً سیاسی هستند و فقط اسلام مالی شده‌اند! هر کس بخواهد در مورد جنگ ایران فیلم بسازد نمی‌تواند شیعی و کربلایی نسازد و اگر غیر از این عمل کند کارش غلط است. نه اینکه ما این خط را به او داده باشیم، نه اصولاً راه دیگری ندارد.

نکته دیگر اینکه پس از پایان جنگ، فیلمهای جنگی از یک سلسله قیود آزاد شدند. به این صورت که در زمان جنگ ما در شرایط اضطراری و قرنطینه بودیم؛ یعنی کسی که فیلم می‌ساخت باید با فرماندهان نظامی در ارتباط می‌بود و راهنماییهای آنان را بکار می‌بست تا فیلم اشکال امنیتی نداشته باشد.

مثلاً اینکه گفته می‌شد فیلم «پرواز در شب» یا چند فیلم دیگر ضد جنگ هستند، به این معنا حقیقت داشت زیرا شرایط، شرایط نظامی و اطلاعاتی و روانی بود و در چنین شرایطی حتی فرمانده آثار هنری نیز باید فرماندهان نظامی

باشند و ما به تبعیت از آن شرایط، از طرح بسیاری مسائل پروا و پرهیز داشتیم. اما حالا این قرنطینه برداشته شده است و ما دیگر در شرایطی نیستیم که مسئله امنیتی داشته باشیم و در شرایطی قرار نداریم که بخواهیم با سبک فیلمهای مربوط به جنگ جهانی دوم که آلمانیها مثل برگ خزان می‌ریزند، اما قوای دوست ککشان هم نمی‌گزد، عراقیها را در فیلم به طور غیر منطقی درو کنیم تا به مردم روحیه بدهیم و از شکستها و خونهایی که از ما ریخته شده است صحبت نکنیم. هنرمند ما اکنون با فراغت بال و با خیالی آسوده می‌تواند به معشوق خود که قهرمانان و ارزشهای اصیل جنگ هستند بپردازد و از شهدا و اسرایمان بگوید و از موفقیتها، ناموفقیتها، پیروزیها، ناکامیها و از همه مهمتر «تهایی» مان در جنگ حرف بزند.

ضرورت ادامه سینمای جنگ پس از جنگ و در زمان صلح هم همان وجود «طلبی» است که ما از دنیا داریم و اگر ما طلب خود را از دنیا گرفته بودیم لزومی نداشت در مورد سینمای جنگ در زمان صلح سخنی بگوییم و اصلاً شوق و شادی گرفته شدن خون بها اجازه نمی‌داد که مجال حرف زدن بیابیم. اما اینک، پایان کار جنگ ما مثل پایان کار کربلاست و انتقام مانیمه تمام مانده است، چون هنوز خون بها نگرفته ایم.

و اگر چه ممکن است مذاکرات صلح بخاطر ضرورتهای سیاسی انجام بگیرد ولی این در یک حد محدود دنیوی است. ما به لحاظ ظاهری و بعلت همسایه بودن با عراق و چون مشکلاتی داشتیم که به بن بست رسیده بود در صدد هستیم با مذاکره در رفع این گره‌های مادی و ظاهری تلاش کنیم اما اگر غیر مادی فکر کنیم و در وادی





پرواز کوش



کامران خان خانان  
پرواز کوش

پرواز کوش

و حوزه هنر بیندیشم اصلاً ما معادل عراق نیستیم که با او سر میز مذاکره بنشینیم و اگر همین جمله را در عالم سیاست نشود گفت - که عرفاً هم نمی گویند - در عالم هنر هیچ کس جلودار ما نیست و ما قادریم آزادانه آنچه را که در عالم سیاست نمی توان گفت بگویم .

پس از آتش بس خیلی هامی گفتند که «دیگر نباید در مورد جنگ فیلم ساخت» که من اعتراض کردم و حتی سراسیمه شدم و به نظر من این فکر که چون جنگ تمام است ما دیگر فیلم جنگی نسازیم یک فکر بچه گانه است . اصلاً مسئله هنر با مسائل سیاسی فرق دارد و اتفاقاً با پایان جنگ ، کار اصلی هنرمندان آغاز می شود و هنرمندان به هر قیمتی که شده با سیاست و کاردانی ، مخفی یا آشکار باید ندای مظلومیتمان را به گوش جهانیان برسانند . هنرمندان ما نباید از یک مسئول مملکتی بپرسند «آقا شما فکر می کنید که ما اجازه داریم در مورد جنگ صحبت بکنیم یا خیر؟» ، این مسئولین هستند که باید از هنرمندان سؤال کنند که «آیا سیاستمداران اجازه دارند در مورد هنر جنگ صحبت کنند یا خیر؟»

در زمان جنگ به خاطر همان شرایطی که ذکر شد حساب سیاست و حساب هنر جنگ یکی بود ، اما پس از جنگ این دو از هم تفکیک می شوند و اصلاً دیگر ربطی به یکدیگر ندارند و هنرمندان باید در شناخت و صیانت حریم و حدود خود تا جایی که ممکن است بکوشند . ما قبل از پایان اینگونه جنگ با مخاطب خود هم حال و هم دل نبودیم اما الان هنرمندان ما و مخاطبینشان یک حال دارند و هر دو سوی ماجرا از این پایان غمگین هستند . و اینجا وظیفه

هنرمندان است که بین دوشق مادی و معنوی پایان جنگ تفکیک لازم را انجام بدهند . بله ، در شق مادی و سیاسی وضعیت همین است ، که می بینیم . اما در شق معنوی جنگ باید بدانیم که کار ما که گرفتن خون بهامی باشد نیمه تمام است و هنرمند باید این طلب ما را از دنیا با اثر هنری خود اعلام کند . هنرمند در این برهه کنونی باید انتخاب کند که وضعیت امام را داشته باشد که قبول قطعنامه را نوشیدن جام زهر می دانند و یا وضعیت کسانی را که آن را بمشابه نوشیدن شهد می دانند؟ اگر قرار است وضعیت امام را داشته باشیم ، بدان معناست که ما سکوت می کنیم اما سکوتی که با حفظ کینه توأم است و باید بعنوان خطری که گلوی دنیای ظالم را می فشارد ثابت قدم بمانیم و باید موضعی ماهرانه از خود نشان بدهیم ، آنگونه که خیال دنیا از ما راحت نباشد و خودمان هم بدانیم که جنگ و جدل ما با دنیا تمام شده نیست ، و این میسر نیست مگر با تازه نگهداشتن این «غم» و اندوه در ذهن جامعه .

و سینما به دلیل اینکه رسانه ای قوی است قدرت تازه نگهداشتن این «غم» را دارد و می تواند کاری بکند که احساس تکراری بودن این «غم» به ما دست ندهد .

اصولاً غم جذاب تر و عمیق تر از شادی است . ملت ما ملت اشک و غم است و شیعه این چنین است ، شیعه کسی است که دنیا جای زیستن او نیست و این دنیا همیشه به او زور گفته است . ما با هر غصه ای اشک می ریزیم و این فقط یک علت دارد و آن عادت شیعه به غم و اشک است . زیرا شیعه مظلوم تاریخ است و شیعه همیشه اندوه و غم مظلومیت را با خود

داشته است .

نمی دانیم و هنوز کار باقی است .

باید هنرمندان و مردم که مخاطبین آنها هستند خودشان بین جنبه مادی-سیاسی و نیز جنبه حقیقی و معنوی جنگ و رویدادهای مربوط بدان قادر به تمیز دادن و تفکیک نمودن بشوند . پسندیده نیست که يك مسؤل هم در مورد فیلم نظر بدهد ، هم در مورد مسائل خارجی و هم در مورد مسائل روز داخلی . هنرمندان باید کاری کنند که وقتی مردم مواجه با رویدادی شدند (نظیر همین مسئله قطعنامه در اوج جنگ) بگویند اینها چیزهایی است که روی کاغذ شکل می گیرند باید دید فیلمها چه می گویند . من فکرمی کنم وقت آن رسیده است که ما حساب این دو بعد جنگ را از هم جدا کنیم .

س : به بسیاری از قسمتهای پیام اخیر امام می توان در سینمای جنگ دست پیدا کرد . به عنوان مثال آنجا که فرموده اند «باید مجاهدین دوره نبرد را به قاعدین دوره مشکلات و سختی ترجیح داد» در مورد این جمله از پیام امام يك هنرمند می تواند مثلاً كمك كند که جایگاه حقیقی آن بسیجی که در طی جنگ با ایشار و فداکاری به دفاع مشغول بوده است در جامعه مشخص بشود و نه اینکه در گوشه ای بماند و فراموش گردد . آیا این طور نیست؟

ج : برای این مسئله شاید سینما و هنر نتوانند کاری انجام بدهند مگر اینکه سؤال بدین شکل مطرح بشود که «قهرمان جنگ ما کیست؟» اما من نمی دانم برای افرادی که ذکر کردید در وادی هنر و سینما چه می شود کرد و راستش را بخواهید من جواب این سؤال را نمی دانم .

س : سینما تا چه حدی می تواند به شرایط غیر سالم زمان جنگ بپردازد؟

برخی از دوستان به من می گفتند در عراق پس از هر پیروزی کوچکی جشن بزرگی می گیرند ، پس چرا ما جشن نمی گیریم؟ و من جواب می دادم عراق جشن می گیرد چون ، رویاهی است که از دست شیر گریخته است و طبیعی است خوشحال بشاشد و جشن بگیرد . اینکه چرا امام ناراحت هستند و جشن نمی گیرند به این علت است که امام شیری است که يك رویاه از دستش گریخته است ، خوب اگر امام هم خوشحال باشند و جشن بگیرند این معنی را می دهد که هر دو مثل هم بوده اند که مدتی جنگیده اند و بعد هر کدام دنبال کار خودشان رفته اند!

من فکرمی کنم یکی از مشکلات ما این است که ناشکری وضع موجود را می کنیم ، به این معنی که یا مایوس می شویم و یا گرایش پیدا می کنیم به شادی و برخورد های سیاسی موجود در حالیکه ما به عنوان هنرمند باید وضعیت موجود هر زمان را آن طور که هست درك کنیم - نه آن طور که در عالم سیاست و روی کاغذ اتفاق می افتد- و این وظیفه هنرمندان است که بر جدا بودن حساب هنر با حساب مسائل سیاسی که روی کاغذ اتفاق می افتد تأکید و پافشاری کنند و بگویند حقانیت جنگ و ارزشهای آن از اتفاقات عالم سیاست و نحوه پایان آن جدا است .

و هنرمند باید این را بدانند و به مخاطبهای خودش هم بگویند که ما از لحاظ سیاسی جنگ را ختم شده می دانیم ولی به لحاظ حقانیت و معنویت مسئله و به لحاظ حقی که از شیعه غضب شده است کار را خاتمه یسافته

ج: ببینید، دوره اصلی انقلاب مایکی دوسال طول کشید و دوره جنگ هشت نه سال. و من فکرمی کنم جنگ در تیلور ارزشهای اسلامی سهمی بیش از انقلاب دارد. زیرا جنگ مرزهای بین حق و باطل را تفکیک و مشخص کرد، ارزشهای ناب انقلاب را آشکار نمود و صیقل داد و قهرمانان اصلی جنگ را بوجود آورد و مشخص کرد. اما این جنگ بایک شائبه تمام شد، حال وظیفه هنرمند چیست؟ اینکه این جنگ و ارزشهای اصیل آن و شائبه اش را مطرح کند و یا فقط به شائبه آن پردازد و یاد در صدد معرفی نمودن و مشهور کردن یک فرمانده بایک اتفاق سیاسی برآید؟ من فکرمی کنم که طرح اینگونه مسائل مقداری نورانیت جنگ را کدر می کند. البته در شرایط فعلی که ما از علت پذیرش قطعنامه و شرایط آن بی خبر هستیم مسائل به این شکل به نظر می آید، اما بعدها اگر از علل و شرایط واقعی پذیرش قطعنامه مطلع شدیم و از اتفاقات آگاهی یافتیم احتمالاً خواهیم توانست تحلیلی متناسب با همان احوال داشته باشیم.

علی ای حال من فکرمی کنم اگر مسا از زندگی یک قدیس فیلمی بسازیم و تمام زندگی را نشان بدهیم و یک شات هم مثلاً در توالی از او نشان بدهیم با این شات اگر چه واقعی - اما نابخردانه - تمام فیلم را از بین برده و از چشم انداخته ایم. جنگ برای ما حکم همان قدیس را دارد.

س: سؤال خوبی که در میان صحبتهایتان مطرح نمودید این بود که «قهرمان جنگ ما کیست؟» حالا این سؤال را از خودتان می کنیم.

ج: من فکرمی کنم وقتی یک هنرمند

(خصوصاً کسی که سروکارش با نمایش و سینما است) به جنگ فکرمی کند ناچار است که به ارزشهای حقیقی این جنگ بیندیشد و سعی کند در ضمن دست یافتن به ارزشهای حقیقی جنگ با آنها همدلی پیدا کند، البته نه اینکه این ارزشها را فهرست وار تهیه کند و در اعمال و دیالوگهای دوسه بازیگر وارد نماید، و طبیعی است که نمی تواند این ارزشها را در سنگرها و یا خاکریزها بیابد، بلکه باید در میان آدمهایی بدنبال آنها بگردد که این جنگ را ادامه دادند و در آن سنگرها قرار داشتند. آن وقت خواهد دید که این جنگ قهرمانهای مختلفی دارد.

از نظر من کسانی که داوطلبانه در جنگ شرکت داشتند تقریباً سه دسته بیشتر نبودند. یک دسته که نوع ضعیف قهرمانهای جنگ هستند آنها بی هستند که عمدتاً کارمند، محصل، کارگر، کاسب و به طور کلی اهل کسب و کار می باشند و اینها شاید در طول جنگ دویا سه بار آن هم به خاطر ادای تکلیف یا ارضاء خود یا به خاطر رودربایستی از دوستان به جبهه رفتند. در آنجا هم سعی می کردند در اماکن دور از خطر کار کنند و پس از اتمام دوره هم با عجله به سر کار و زندگی خود بازمی گشتند. مثلاً کسی که در انجمن اسلامی اداره ای مشغول است نمود بدی پیدامی کرد اگر به جبهه نمی رفت لذا به دلیل رودربایستی ۴۵ روز به جبهه می رفت و پس از اتمام این دوره سریعاً بازمی گشت. اما همین که اینها از خدا و نگاه مردم می ترسیدند جای تشکر دارد.

دسته دوم که قهرمانهای قویتر هستند حدود سنیشان ۲۸-۴۰ بود و اینها برخی کادر سپاه

مطلب که چه کنیم تا آثار هنری مخصوص کودکان آنها را به اسلام نزدیک تر کند صحبت می کردم. در میان سخنانم این سؤال را مطرح نمودم که از کجای اسلام برای بچه‌ها شروع کنیم؟ از عشق به امام حسین (ع) یا نفرت از یزید؟ خیلی‌ها که سئلاً قبل از انقلاب تحت شکنجه ساواک بوده‌اند از اسلام استفاده می کردند تا نفرت خود را با ساواکیها حل و فصل کنند.

ما اگر شخصیت قهرمانان اصلی جنگ را بشکافیم جز عشق در آن نخواهیم دید. در تمامی جهان امروز (حتی در جنگهای صدر اسلام) قبل از عملیات برای سربازها مارشهای تهییج کننده پخش می کنند و سرباز را دعوت به خشمگین شدن می نمایند (البته خشمگین شدن بردشمن حق است اما متوجه باشید که من ماهیت موضوع را مدنظر دارم نه ظاهر آن را) و حتی نوع لباسهای نظامی طوری طراحی می شوند که خشن باشند و سرباز را به فردی خشن و کشنده تبدیل کنند. یعنی سرباز به آدمی متفتر تبدیل شود نه عاشق.

اما سربازهای ما قبل از عملیات عطر و گلاب می زدند و دعای کمیل می خواندند، با گریه‌های تضرع آمیز، به درگاه خداوند اعلام ضعف می نمودند (در حالیکه از نظر روانشناسی جدید اینها نباید اعلام ضعف بنمایند) بعد این سربازانی که مبنای اسلامشان عشق است، همدیگر را می بوسیدند و حلالیت و (در صورت شهادت) شفاعت می طلبیدند، بعد عازم عملیات می شدند و حتی وقتی می جنگیدند متفتر نبودند، بلکه عاشقانه می جنگیدند. به نظر من اینها

بودند و برخی فرمانده نظامی و یا از مدیران و مسئولین نظام بشمار می رفتند و اینها به خاطر سابقه سیاسی و شجاعتی که داشتند و به خاطر نفرت از استکبار (و بیشتر به خاطر نفرت از زشتی تا عشق به خوبی، که اینها را بعداً توضیح خواهم داد) به جبهه می رفتند. اینها بیشتر به خاطر تحلیلها و موضع گیریهای سیاسی به جبهه می رفتند و مدتها می ماندند و از شهادت هم نمی هراسیدند.

امادسته سوم که قهرمانان اصلی جنگ می باشند افرادی در گروه سنی ۱۶ تا ۲۰ سال هستند که نه وقت سربازی رفتنشان رسیده بود و نه برای جبهه رفتن تحت فشار بودند. بسیاری از اینها حتی دوران قبل از انقلاب را تجربه نکرده بودند. تحت شکنجه رژیم شاه قرار نگرفته بودند و به خاطر رودربایستی هم به جبهه نمی رفتند. من همیشه اینها را به نسیم تشبیه می کنم، مزاحم کسی نبودند و ساکت ترین افراد هر جمعی به شمار می رفتند. اینها کم حرفند و با کسی دشمن نیستند و مثل يك سرباز خشمگین صحبت نمی کنند. بیش از آنچه به دشمن بیندیشند به دوست خود می اندیشند مشخصه اصلی اینها این است که اسلامشان بر اساس عشق استوار است نه بر اساس نفرت، و اسلامشان با عشق شکل گرفته نه با تفر، و این مهم است زیرا اعتقادی که بر اساس عشق باشد مبرهن است که عقده‌ها و کمبودها در شکل گیری آن بی تاثیر می باشند در حالیکه تفر عکس این حالت را دارد. اکثر این بچه‌ها زیاد دوام نمی آوردند و در روزهای اول شهید می شدند.

يك بار در کانون پرورش فکری درباره این

قهرمانهای واقعی جنگ هستند. در تحلیل شخصیت اینها هیچ دلیل دنیوی برای عزیمت به جبهه نخواهید یافت، اینها مجبور نبودند که به جبهه بروند. شکنجه نشده‌اند که از ظلم متنفر باشند. تحت تبلیغات هم واقع نشده‌اند. (اگر در طی ده سال پس از انقلاب تبلیغاتی هم شده کیفیتش را می‌دانیم و ضد تبلیغ بودن این تبلیغات!! را دریافته‌ایم که اگر تاثیر شدید منفی نداشته باشند، تاثیر مثبت هم هرگز نداشته‌اند و من به عنوان یکی از مسئولین امر تبلیغ اعلام می‌کنم که تبلیغات انجام شده در مملکت، از بدترین و ضعیف‌ترین نوع ممکنه بود و ما شرمنده‌ایم.) از طرفی اودر زمانی به جبهه می‌رود که اسلام حاکم است و حکومت دارد و در نتیجه امتیاز مظلومیت را که موجب جذب افراد است ندارد (زیرا مظلومیت جاذبه دارد. شما وقتی صحنه‌ای از فیلم را می‌بینید که قاتلی با آلت قتاله خون آلود بالای سرمقتولی ایستاده است، فوراً حق را به مقتول می‌دهید، چون مظلومیت امتیازی است که مقتول دارد. اما اگر بعد بگویند مقتول یک احتکارچی بوده که تجاوز به عنف نموده است و تصمیم به ترور یک مسئول گرفته بوده و چون می‌خواسته بگریزد ناچار او را کشتیم. تازه اینجا شما حق را به کشته می‌دهید) و این بسیجی عاشق در حالی شاهد این نوع تبلیغات است که اسلام حاکم است و هیچ مظلومیتی ندارد. و شخصی که در اوج علاقه‌مند شدن به زندگی است با آن جاذبه‌های شیرین جوانی - که همگی می‌دانیم - عاشقانه به جبهه می‌رفت. حتی والدین به او فشار می‌آوردند که به جبهه نرود و این بچه‌ها که عموماً مطیع والدین هستند، هر طور شده راه

خود را به جبهه بازمی‌کردند. امام به این جوانها غبطه می‌خورند و آنها را به ملکوت نزدیکتر می‌دانند و رهبر را یک نوجوان ۱۳ ساله می‌دانند. وقتی امام در دیدار با بسیجی‌ها ابراز تشکر می‌کردند این افراد عاشق بشدت می‌گریستند. اما وقتی امام برای بعضی دیگر سخنرانی می‌کردند و می‌گفتند انشاء الله موفق باشید و مثل من نباشید (و به خودشان نسبت ضعف می‌دادند) اینها کالجبل‌الراسخ ذل زده بودند به امام و هیچ نمی‌گفتند اما به محض اینکه لطفه‌ای از امام می‌شنیدند همگی می‌زدند زیر خنده!!

بنا بر این مبنای شرکت در جنگ برای این دسته بسیجی نه کینه‌های روانی نسبت به ظلم است و نه فشارهای زندگی و نه به دنبال فرماندهی هستند و نه در پی بازبهای سیاسی و نه برای بازگشتن از جبهه‌ها تعجیل می‌کنند. اینها يك باره مانند نسیمی وزیدن می‌گیرند. اینها کسانی هستند که برای مسئولین امر گریه می‌کردند تا زودتر به جبهه‌ها اعزام بشوند.

در قرآن آمده است: «بل الانسان علی نفسه بصیره» آدم به نفس خودش آشناست. هر فردی وقتی بخواهد کاری را انجام ندهد دلایل مختلف برای انجام دادن و ندادن آن کار می‌آورد و سعی می‌کند (شاید ناخودآگاه) دلایلی را که برای عدم انجام آن کار آورده است قویتر و محکمتر باشد و این از حیل‌های نفس است.

وقتی از طرف پرسیده می‌شد که چرا به جبهه نمی‌روی، مثلاً می‌گفت منتظرم با اکیپ صدا و سیما بروم. حتی خود او می‌دانست که اکیپ مذکور فعلاً خیال رفتن به

جبهه را ندارد. و یا آن یکی می گفت چون آقای فلانی مدیر من است اگر اجازه بدهد به جبهه خواهم رفت اینها دلالی است که قرآن آنها را لومی دهد و اینها در حقیقت دلیل نیستند از همان توجیهاتی هستند که نفس برای انجام ندادن کاری پیش می کشد.

یکی دیگر می گفت رفتن من چه فایده ای دارد، چون می دانم آنجا تلفنچی خواهم شد. در حالی که يك آدم عاشق اول به جبهه می رود بعد نگران می شود که مبادا او را تلفنچی کنند و نتواند در خط مقدم حضور بیابد. اما آن بسیجی عاشق و جوان مدتها می آید و برای مسئولین گریه می کند تا او را به جبهه اعزام کنند.

می بینید بین این گروه و آن دودسته دیگر چه اندازه تفاوت هست؟ برای این بسیجی ها صفات بسیاری می توان بر شمرد اما مهمترین آنها این است که اینها اصلاً متضرر نیستند بلکه عاشقند. و این عاشقان می توانند معشوق هنرمندانی باشند که می خواهند برای جنگ کار کنند. هنرمندان می توانند از این اشخاص که تعدادشان زیاد است و دوامشان در جبهه ها کم - انگار که به جبهه می روند تا خداوند به معراجشان ببرد و به نزد خود بخواند - الهام بگیرند.

معمولاً همین بسیجی های عاشق، قهرمانان اصلی جنگ هستند و اغلب بخاطر سن کم، فرزندان همین انقلابند و هنرمندان باید اینگونه افراد را پیدا کنند و بدانند که قهرمانان اصلی جنگ همین عاشقان هستند.

س: با توجه به سیاستهای نظیر بحران زدایی و امثالهم، که دولتها متعاقب پایان جنگ دارند

آیا شما تفاوتی بین فیلمهای جنگی تلویزیونی و سینمایی قائل هستید یا خیر؟

ج: يك وقت شما از آرزوهای من سؤال می کنید و يك وقت هم برآورد مرا از وضعیت موجود و قابل مشاهده فعلی می پرسید. در صورتی که سؤال شما شامل این شق اخیر باشد باید بگویم من برآورد روشنی از وضعیت فعلی ندارم، اما ممکن است تصمیمهای جاهلانه و غیر اصولی و ترسهای بسیار موهوم و بی اساس ضربات بسیاری به کار هنرمندان بزند.

باید تصریح کنم که تمام مطالبی که تاکنون گفته ام (چه در مورد حقانیت جنگ و چه در مورد غم و راز و چه در مورد نحوه برخورد هنرمندان با این مسائل) شامل هر دو رسانه سینما و تلویزیون می شود. ما باید نوعی مرثیه توأم با غبطه برای شهدایمان داشته باشیم نه مرثیه ای که در آن بگوییم حیف که جوان مرگ شدند. بلکه مرثیه ای برای خودمان که علیرغم رفتن یاران هنوز زنده ایم. مثل مرثیه های آقای مطهری و این مرثیه باید در جهت شناساندن شهدا و راهشان باشد.

البته تلویزیون برنامه های مستند خوبی درباره جنگ دارد و شاید بتوان در مستندهای آینده به این سؤال که چرا کار جنگ به اینجا کشید پاسخ داد. همان طور که می بینید حرف هنرمند در فیلم مستند صریح است. ولی در مورد کارهای داستانی و درام، اعم از سینما و تئاتر فکر نمی کنم در رسالت سینما و تلویزیون تفاوتی موجود باشد.

س: فیلمنامه هایی که پس از این ارائه خواهد شد عمدتاً از نظر زمان وقوع حوادث یا مربوط به دوره قبل از انقلاب خواهد شد یا پس از

پیروزی انقلاب. به نظر شما فیلمنامه‌هایی که داستانشان در زمان جنگ است چقدر می‌توانند در فضای جنگی و ملهم از ارزشهای پس از جنگ باشند و آیا می‌تواند جدا و مجزا از این فضا و ارزشها بماند؟

ج: بله می‌تواند. مثلاً ممکن است فیلم خانوادگی و یا سیاسی باشد، که نیاز به فضا و ارزش جنگ ندارند.

س: البته جنگ در این چند ساله حتی با مسائل خانوادگی هم عجین شده است...

ج: بله ولی این راه هم در نظر بگیرید که ما نمی‌توانیم تمام فیلمها را جنگی بسازیم چون هنرمند و مخاطب اول به این آثار نخواهند داد و ما اگر بیش از آنچه که می‌توانیم، دل مردم را به آتش بکشیم و چشمانشان را به اشک بنشانیم آنها را خسته خواهیم کرد.

س: ببینید به هر حال داستانهایی هست که زمان وقوعشان دوران جنگ می‌باشد. این آثار باید ملهم از ارزشهای جنگ باشند یا می‌توانند مجزا باشند؟

ج: به هر حال اگر داستان در زمان جنگ روی می‌دهد فضا هم باید فضای آن دوره باشد و جنگ نمی‌تواند بی‌تاثیر باشد. و اگر داستان هیچ تاثیری از جنگ نگرفته باشد، واقعی نیست و حتی غلط است. و فعلاً برای ملت ما هیچ مفهوم و پدیده تاریخی و هیچ ارزش انسانی و کاراکتري، عمیقتر و زیباتر و اصیل تر از مسائل و قهرمانان جنگ نمی‌باشد.

شما تصور کنید که ما در زمانی که آنچنان بسیجی‌هایی که خدمتتان عرض کردم داریم رها کنیم و بیاییم در مورد کارآگاهی فیلم بسازیم که با مهارت و فوت و فن خاص خودده

کیلوتریاك كشف می‌کند؛ خوب پیداست که این انتخاب از کج سلیقگی ماست و فیلمسازی که این خطا را مرتکب شود فیلمساز بدبختی است.

من شخصاً آرزو دارم که سالی ۲۵ فیلم تولید بکنیم و تمام امکانات و هستی سینمای کشور را در اختیار این ۲۵ فیلم قرار بدهیم و تمام سرمایه‌مان را روی این فیلمها بریزیم و در عوض این فیلمها آنقدر اصیل باشند که هر کجای دنیا يك فریم آن را ببینند فوراً بگویند این فیلم متعلق به کشور جمهوری اسلامی ایران است که راههای جدیدی در فیلمسازی یافته است و سینمای این کشور شخصیتی مستقل و متکی بخود دارد و به هیچ سینمای دیگری قابل تشبیه نیست.

چه عیبی دارد تمام امکانات خود را در جهت يك هدف بسیج کنیم و سعی کنیم فیلمی را که می‌سازیم زیباتر بسازیم و بیشتر از آن سعی در پر کردن سینماها - به عنوان يك محیط فرهنگی - داشته باشیم و شخصیت سینمایی خود و کشورمان را کاملتر کنیم. این ایده‌آل من است که البته هرگز انجام نمی‌گیرد و گویا ما حتماً باید سالی پنجاه فیلم را بسازیم و این کار بسیار اشتباهی است.

از دید من بهترین سناریوی جنگی ما را يك نویسنده گمنام نوشته است که قهرمان فیلمنامه‌اش را که يك بسیجی بود از نزدیک دیده و حس کرده بود و از همان فضایی نفس کرده بود که بسیجی در آن قدم می‌زد. البته این نویسنده بعدها دیگر نتوانست فیلمنامه خوبی بنویسد. (در حالیکه اگر فیلمنامه نویس خوبی بود باید باز هم می‌توانست فیلمنامه خوب بنویسد).



من پس از انقلاب دو فیلمنامه خوب با موضوعی در ارتباط با انقلاب دیدم یکی «آب» که قهرمانش يك بسيجي است و ديگر «آب را گل نكنيم» كه قهرمانش يك دختر نهضت سوادآموزی است و هر دو این قهرمانان ۱۷-۱۸ ساله بودند و دقیقاً مثل تعبیری كه كردم مانند «نسیم» بودند. و هر دو این شخصیت ها را نویسندگان از نزدیک دیده بودند و آن طور نبوده كه چیزی را در ذهن خود خلق كنند، بلكه آنها را دیده و زندگیشان را در قالب فیلمنامه نوشته بودند آن وقت همین فیلم «آب» را كارگردان با نبوغ و هوشمندی خاص خودش!! (با حذف تمام نكاتی كه من به عنوان ارزش برجسته فیلم اینجا و آنجا نقل می كردم) تبدیل به يك فیلم، نه مسیحي كه ارمني عشقی كرده است! این وضع و حال سینمای ماست. خوب، يك چنین وضعیتی مقداری مأیوس كننده است.

من به خاطر حفظ شورای سناریو اجبار به رعایت برخی مصالح دارم و بسیاری از سناریوها بدلیل رعایت آن مصالح است كه تصویب می شوند.

بنظر من ما می توانیم برای بهبود اوضاع (خصوصاً پس از جبريانی كه برای شورای سناریو پیش آمد) چهار یا پنج یاده فیلمنامه را در طول سال تصویب كنیم و نسبت به هماتنها حساس باشیم و هماتنها را هم تعقیب و تقویت كنیم. ولی به دلیل اینکه من و امثال من دارای قدرت اجرایی نیستیم طبیعتاً نمی توانیم کاری از پیش ببریم و برای کسانی كه فیلمنامه هایشان را برای تصویب به ما می دهند حكم مزاحم را داریم، تپقی هستیم كه سرعت كار را كم می كند. و پس از مدتی اینها كه ما را مزاحم

می دانند، از ما متفرمی شوند.

س: بعضی با مقایسه جنگ ما با جنگ ویتنام پیشنهاد نحوه ای فیلمهای جنگی می كنند كه علاوه بر اینکه جنبه تبلیغاتی دارد، بیشتر ناظر به الگوهای مثل فیلمهای «رمبو» می باشد. شما فكر می كنید نیازی هست كه ما هم در سینمای جنگمان وارد این گونه مقولات بشویم؟

ج: وقتی كه يك فیلمنامه جنگی نوشته می شود طبیعتاً باید هر دو طرف درگیر در آن مطرح بشوند. مثلاً وقتی كه ما می خواهیم بگوئیم رزمنده های ما برحق هستند، پس به همان میزان دشمن ما ناحق است. چون میزان حقانیت ما بسته به میزان شقاوت دشمن است.

اگر ما همین اصرار در جنگ را با يك رژیم صالح می داشتیم، مشخص می شد كه ریگ در كفش خود ماست. ما ناچار هستیم در فیلمنامه هایمان برای نشان دادن تمام خوبی رزمنده هایمان، تمام بدی دشمن را نشان بدهیم، یعنی در «سینمای جنگ»، رژیم عراق رژیم غاصبی است. صدام را باید همانند یزید نشان بدهیم كه حكومت به هیچ وجه حقش نمی باشد و حتماً باید ساقط می شد و متأسفانه هنوز نشده است. امام حسین (ع) هم خروج كرد تا یزید را ساقط كند كه نشد. اما در مورد ویتنام باید گفت كه آنجا دو ابر قدرت آمریکا و شوروی بودند كه با هم می جنگیدند و جنبه استثنایی جنگ ما این است كه ما با هر دو ابر قدرت می جنگیدیم و این امر تاكنون بی سابقه بوده است. و از طرفی متأسفانه نگاه ما به مسائل نگاه معنوی نیست و از آرمانهایمان به عنوان مدال برای شيك كردن تحلیلهایمان

استفاده می کنیم نه به عنوان خون جاری در رگهای تحلیل‌هایمان و مثلاً تحلیلی از نوع تحلیل‌های بی. بی. سی می نویسیم و لابلای سطور هم چند بار نام خدا را ذکر می کنیم و این «خدا» برای ما حکم آرم و پرچم را پیدا کرده است. ما اگر با نگاهی الهی به قضایا بنگریم، باید بدانیم که عزیز در دانه خدا نیستیم و حتی در حالیکه به تکالیفمان عمل می کنیم شاید خواسته‌های ما با خواسته‌های خدا تطبیق نکند. امام حسین (ع) و یارانش که از نظر پایندی به تکالیف چیزی کم نداشتند، چه شد که حتی به کوفه راهشان ندادند؟

من می گویم اصلاً از اول معلوم نبود که خواسته‌های ما در صورت صحت و درستی به همان ترتیبی که ما دل‌مان می خواهد عملی بشود. مشخص نیست که صدام همانطور ساقط شود که ما می خواهیم و یا بغداد به نحو دلخواه ما فتح شود. خداوند به ما گفته است «به تکلیف خود عمل کنید، ما شما را به عزت می رسانیم» این عزت مزدی است که خدا می دهد و مشخص نیست چقدر و چه وقت و چگونه این مزد را می دهد و البته این ما را دچار مشکل می کند.

و هنرمندان ما فعلاً با مخاطبینی رودرو هستند که، شعار مبارزه‌مان «ما می جنگیم حتی اگر همگی کشته شویم» را به طریقی غیر معنوی و حتی غیر سیاسی به آنها گفته‌اند. و این برای هنرمندان ما و سینمای جنگ پس از جنگ ایجاد اشکال نموده است که باید در رفع آن بکوشیم.

ما متأسفانه در حالیکه مانند يك مسلمان به تکلیف خود عمل می نمودیم، مواضع خود را

در مورد بسیاری مسائل اعلام نکردیم و مانند يك سیاستمدار مادی قرن بیستمی کار کردیم و لذا باید خوب چنین عملکردی را هم بخوریم.

و نحوه پایان جنگ نباید این مغلظه را برای ما پیش بیاورد که ما از همه خواسته‌هایمان دست شسته‌ایم و صدام تا ۲۰ سال دیگر هم خواهد ماند. اصلاً از الآن نمی توان گفت که در آینده سیر اتفاقات به کجا خواهد انجامید.

من فکر می کنم که مسایقت و ظرفیت پیروزی ظاهری را نداشتیم و در نفس خود برای استقبال از این پیروزی تدارک ندیده بودیم.

س: در آینده استقبال مردم را از فیلمهای جنگی چطور می بینید؟ به نظر شما باید چکار کنیم تا مردم به تماشای اینگونه فیلمها تمایل نشان بدهند؟

ج: به نظر می رسد آن نوع فیلمهایی که من در نظر دارم چه در ارتباط با مخاطب معمولی و چه در ارتباط با مخاطب حرفه‌ای سینما، جذاب نباشند. یعنی امثال «کافی مسانگا» و «بلمی بسوی ساحل» جذابتر هستند. اما باید توجه کنیم که چه چیزی حقیقی تر و زیباتر است؟ فیلمهای عمدتاً پر تحرك حماسی که وقایع مقاطعی کوچک و پیروزمند را شامل می گردند یا فیلمهایی بر اساس کلیات جنگ و حقایقی که احساس ناتمام ماندن و بی پناه بودن را بما تحمیل می نمایند و ما را غمگین ساخته، از «غم» بهره‌مند می نمایند؟

شما اگر کودکی را در انتخاب بین دارو و شکلات مٌخیر بگذارید طبیعی است که وی شکلات را انتخاب خواهد نمود.

بسیاری از فیلمسازان ما بی سواد هستند و



کٹی مانگا



کٹی مانگا

متأسفانه این گروه در طی سالیان دراز آداب و عادات سینمایی این مملکت را شکل داده‌اند و چون مخاطبین آنها مخاطبین جهل و هیجانات و تمایلات کاذب هستند همان طور که در روضه امام حسین (ع) گریه می‌کنند پای فیلم هندی هم می‌گیرند. و این مخاطبین به خاطر عادات سینمایی شان يك فیلم پرهیجان را به يك فیلم اصیل ترجیح می‌دهند و اینجاست که در می‌یابیم مشکل بزرگ هنرمندان ما این است که هنوز ابتدال به عنوان خطر اساسی فرهنگ این مرز و بوم تلقی نشده است و به همین علت تعداد تماشاچیان ساده‌پسند که بر راحتی مجذوب هیجان‌ساز ساختگی و کاذب می‌گردند کم نیست.

در جلسه‌ای که در وزارت ارشاد داشتیم پیشنهاد شد که «بگذارید تمام سناریوها آزادانه ساخته شوند و مردم خودشان تصمیم بگیرند که کدام فیلم را ببینند» من همان جا گفتم که مردم نمی‌توانند بر راحتی در مورد چنین مسئله‌ای تصمیم درست بگیرند. کما اینکه اگر در المپیک مسابقات کشتی کج را آزاد بکنند بدلیل اینکه هیجان‌زد و خورده‌دارد، مردم آن را به ژیمناستیک که از زیباترین ورزشهاست ترجیح خواهند داد. به آنها گفتم که شما با این کار کشتی کج را در سینمای ایران آزاد می‌گذارید.

ما مجبوریم مردم را که مقداری آلودگی فرهنگی به ویروس بیماری زای ابتدال دارند تحت قرنطینه قرار بدهیم. وقتی فیلمهایی با جاذبه کاذب نداشته باشیم مردم به دیدن فیلمهای بهتر عادت می‌کنند. کما اینکه شاهد بودیم مردم داشتند به فیلمهای کلاسیک و هنری

و فیلمهای سنگین علاقه‌مند می‌شدند و آنها را دیگری سر و ته نمی‌خواندند. و درست چندی پس از اینکه به سینمای پر زرد و خورد با جاذبه‌های دروغین رجعت نمودیم و ورود و نمایش اینگونه فیلمها آزاد گذاشته شد مردم دوباره بسوی این فیلمهای سبک تغییر جهت دادند.

اگر این قرنطینه درست اجرا نشود، همان بلایی که در جبهه‌ها بر سر بسیجی آمد در سینما هم بر بسیجی خواهد آمد. در جبهه و در حالیکه تمام شرایط انسانی برای پیروزی رزمنده‌ها مهیا بود او به خاطر نامردی شکست خورد، چون پشت تانک «تی ۷۲» نبود و حالا این بسیجی در سینما هم شکست خواهد خورد، چون به خون و خون‌ریزی و ایجاد هیجانهای کاذب مسلح نیست و نمی‌تواند برای ایجاد هیجان يك بسیجی ۴۰ ساله را با صورتی پرازک و مک و زخمی عمیق بر گونه تصویر کند، که مانند گوریل‌های چاقو‌پران کاردش را پرت می‌کند تا بیخ گوش دشمن بنشیند و بعد بگوید «تکان نخور و گرنه می‌کشمت!» این چهره در شان بسیجی نیست و اگر ما این چهره را از او بسازیم دروغ گفته‌ایم. این دیگر چهره آن بسیجی عاشق نیست.

لذا با این روش، بسیجی ما در عالم سینما شکست خواهد خورد و اسطوره بسیجی از هم خواهد پاشید. من برای رهایی از دام این نوع شکست قرنطینه سینمایی را پیشنهاد می‌کنم.

س: یعنی به نظر شما نمی‌شود ما در فیلمهایمان با بیننده «بدهستان» داشته باشیم؟  
ج: نه، این درست نیست که ما به او آنتریک بدهیم و در مقابل از او انتظار داشته باشیم

هیجان زده نشود و از سطح فیلم عبور نموده به مفهوم واقعی آن برسد. این بدهستان به این شکل عملی نیست.

از این حرفها گذشته ما يك گمشده داریم و گمشده ما «هنر اسلامی» است. ما اگر می خواهیم این گمشده را بیابیم باید بدور از هر فشار و گرفتاری بی مورد به جستجویش بپردازیم، و خود همین بدهستان مورد اشاره، شمارا دچار نوعی گرفتاری می کند. البته می شود فیلمی ساخت که هم جذاب باشد و هم مسائل لازم و اصلی را مطرح کند و از ابتذال هم بدور باشد. اما این امر به هر حال ما را از رسیدن به اوج شخصیت بسیجی دور خواهد کرد و ما با این کارمان پوسته ای از ماجراجویی و هیجان آفرینی به دور او می کشیم. البته من نمی گویم که يك فیلمنامه را آنتریک یا جذاب پرداخت نکنیم.

س: اگر ما جنگ را حقیقتی ناب و مطلوبتر و متبلورتر از انقلاب محسوب کنیم متوجه خواهیم شد که عناصری در جنگ وجود دارند که اگر در فیلمهای سینمایی بکار بروند (چه از جنبه هدایتی و چه از جنبه انتقادی) خواهند توانست در حل مشکلات و دستیابی به ایده آلهای انقلاب موثر باشند. با این مقدمه شما تا چه حد مطلوب می دانید که ما شخصیتهای جنگ را بیاوریم و با مطرح نمودن آنها به همراه ارزشهای جنگ و قرار دادنشان در مقابل مسائل جامعه، به معضلات اجتماعی بپردازیم.

ج: خانم سناریستی در سناریویی که برای يك سریال تلویزیونی نوشته اند کاراکتری از يك

بسیجی ترسیم کرده اند که در بیمارستان بستری می باشد. روزی يك مسیحی به او می گوید: «من دختر خاله ای دارم که او را دوست دارم و او نیز به من علاقه دارد و ما می خواهیم با هم ازدواج کنیم، ما یکدیگر را خیلی دوست داریم، آیا این از نظر اسلام عیبی دارد؟» و بسیجی در جواب می گوید: «نه اتفاقاً خیلی قشنگ است!» و همین طور این بسیجی به شکلی بسیار تصنعی و اغراق شده، تمیز است، محبت می کند و صمیمی است.

از این خانم سناریست پرسیدیم چرا بسیجی را بدین شکل نشان داده اید؟ و او در جواب گفت «من می خواستم به تمام اتهاماتی که به بسیجی ها می زنند (مانند نظیف و تمیز نبودن و متعصب بودن و...) جواب بدهم». من به ایشان گفتم بسیجی در مملکت ما متهم نیست که شما در صدد تبرئه او بر آید، بسیجی قهرمانی است که بقیه باید مقلد او باشند و شما با این سریال به افراد مرفه و بی درد التماس می کنید که شما را قسم به خدا این بسیجی ها را تحویل بگیرید، آنها هم آدم هستند! و نیز به ایشان گفتم که شما باید به ماهیت اصلی بسیجی دست بیابید و حضور او در قصه شما برای تبرئه نمودنش نباشد بلکه يك الگو باشد برای همه آدمها و در پیش گامهای او تمام مشکلات زندگی رنگ ببازند و از بین بروند. و اشخاص پیرامون او در مواجهه با شخصیت وی از پرداختن صرف به مادیات شرمنده بشوند.

این نظریات من است و حالا اینکه کدام هنرمند می تواند بدون اینکه به دامن شعارگرایی سقوط کند، بدان مقوله بپردازد خود

بحث دیگری است .

بود .

س : از شرکت شما در این گفتگو تشکر می کنیم .

مسئله دیگری که در فیلم‌های بینیم این است که اغلب قهرمانها مغرور و کم حرف هستند درست مانند قهرمانهای خارجی . شخصیت «مسلم» را در ایام محرم در تلویزیون دیدید که چقدر مغرور بود؟! باید بدانیم خطر نمایش قهرمانان به صورت مغرور کم حرف ، کم نیست .

از طرف دیگر ممکن است ما بخواهیم کاراکتریک بسیجی را بهتر از آنچه هست نمایش دهیم که در این صورت خطر متوسل شدن به دروغ هست . بهر حال یافتن شخصیت و کاراکتر بسیجی کار مشکلی است اما انشاءالله که موفق بشویم .

س : منظور از این سؤال بیشتر جنبه‌های اجتماعی مسئله بود، یعنی يك طرف مسائل سازمانها و نهادها را در زمان جنگ مطرح نماییم و در برابر آن ارزشهای جبهه و جنگ را قرار بدهیم و دست به تحلیل و نتیجه‌گیری از عملکرد آنگونه نهادها بزنیم . به عنوان مثال فرضاً ما مسائل و اختلاس بعضی شرکت‌ها را در مقابل با ارزشهای جنگ نشان بدهیم .

ج : بله درست است، اما باید بدانیم که اگر شما مسائل اختلاس فلان شرکت را در مقابل کارمن نشان بدهید (چون کارمن رنگی تیره دارد) سیاهی آن کاربخوبی مشخص نخواهد شد ولی وقتی که همین کار را در مقابل سپیدی ارزشهای جبهه مطرح کنیم، زشتی کار بصورتی نفرت انگیز جلوه خواهد کرد . بنابراین این اگر مانور انیت و حقیقت بسیج را خوب حفظ کنیم آن وقت این مقایسه موفقیت آمیز خواهد

